

## تشخیص بیماری و درمان آن



### عید پنطیکاست کتاب پیدایش 9-11

- و تمام جهان را يك زبان و يك لغت بود.
- 2 و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند، همواری‌ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند.
  - 3 و به یکدیگر گفتند: «بیایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم.» و ایشان را اجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ.
  - 4 و گفتند: «بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.»
  - 5 و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی‌آدم بنا می‌کردند، ملاحظه نماید.
  - 6 و خداوند گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را يك زبان و این کار را شروع کرده‌اند، و الاّن هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد.
  - 7 اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.»
  - 8 پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند.
  - 9 از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.

اقای Stefan ناگهان روزی مریض می شود. و او درد عجیبی را در خودش تجربه می کند. در ابتدا هیچ دکتری نمی تواند بیماری او را تشخیص دهد. بعد از معاینات مختلف و بدون نتیجه او به قسمت مخصوصی جهت پیدا کردن بیماری اش فرستاده می شود. در ابتدا او بایستی تحت معاینات دقیقی قرار می گرفت و در ادامه بایستی راه حلی برای معالجه او پیدا می کردند. وقتی که ما انسان ها مریض می شویم باید این دو فاکتور را در نظر بگیریم. ابتدا باید ادم نوع بیماری را کشف کند و دوم اینکه باید دوائی برای ان پیدا کند. در غیر این صورت می تواند حال بیمار بسیار وخیم تر گردد.

در کتاب انجیل نیز همواره صحبت از این دو فاکتور می باشد یعنی تشخیص کمبودی و راه درمان آن. در انجیل بالاترین طبیب ما یعنی خدا فقط دوست ندارد که به ما کمبودهای مان را نشان دهد بلکه او راه حل مناسبی را در این موقعیت حساس برای ما دارد. در 11 فصل اول کتاب انجیل آدم می تواند با نمونه های از این قبیل آشنا گردد. در ابتدا و بعد از آفرینشی که خداوند انجام می دهد، تشخیص داده می شود که انسان ها با کمبودهایی مواجه هستند. برای همین آنها اجازه نمی یافتند که در بهشت زندگی کنند. و همچنین آنها اجازه نداشتند که با خدا ارتباط مستقیمی داشته باشند. در انجیل از رویدادهایی که اتفاق افتاده است حکایت می شود. مردم از همدیگر تنفر داشتند. آنها باهم دعوا می کردند و حتی همدیگر را می کشتند. همه اینها فقط بخاطر این بود که هر کسی دوست داشت تا از دیگری بهتر باشد. ما ماجرای برادر کشی را می توانیم از داستان هابیل و قابیل متوجه بشویم. نادانی انسان همانند یک گوله برفی می باشد که از بالای کوهی در حال پایین آمدن است. همانطوری که ان گوله برف هرچه پایین تر می اید بزرگتر می شود، گناهان انسان ها نیز هر روز بیشتر می شود. همه این اتفاق های بد برای انسان ها رقم می خورد که خدا مجبور می شود تا همه چیز را از بین ببرد. و خدا سیل بزرگی را به راه می اندازد. او همه چیز را از بین نمی برد بلکه

او خانواده نوح را در امان می گذارد. و این خانواده می بایستی راه خداوند را در این دنیا ادامه می داد. در انجا گناهان انسان ها آنها را به قهقرا می کشاند. تا جایی که آنها برای رسیدن به خدا برج بلندی را می سازند. عملی که ان زمان ان انسان ها انجام دادند دارای قسمتی غرور و کمی با روحیه دینداری همراه بود. زیرا هدف آنها این بود که آنها می خواستند همانند خداوند بشوند . دقیقا همان چیزی که آدم و حوا دوست داشتند به ان دست یابند. و برای همین اولین گناه بشریت را امتحان کردند. ولی همانطوری که در اولین گناه می بینیم که چگونه غرور باعث سرنگونی می شود ، مشخص می شود که اینجا هم این امر صدق می کند.

داستان برج بابل یکی از بهترین مثال هایی می باشد که می توان راجعه این موضوع بیان کرد که چگونه یک تشخیص اشتباه می تواند منجر به بدتر شدن ان مشکل شود. انسان ها از دیروز تا به امروز این اعتیاد به همپنداری را دارا می باشند که البته این جزو مشکلات وجودی ما انسان ها می باشد که بخاطر جدایی ما از خداوند می باشد. انسان ها تا به امروز این را متوجه نشدند که چگونه می توانند از این مشکل رهایی یابند. و همیشه انسان ها این اشتباه را تکرار می کنند و خودشان را می خواهند بالاتر از همه بگذارند و چیزهایی بزرگی را خلق کنند. همیشه پولدار تر ، زیباتر و قوی تر شوند. و همیشه این اعتیاد باقی می ماند . این امکان هم وجود دارد که انسان ها چیزهای خیلی مهمی و بزرگی خلق کنند مثل اسمان خراش ها یا در زمینه های پزشکی کشفیات بزرگی انجام دهند. که تا سال ها قبل کسی حتی فکر ان را هم نمی کرد . در واقع ادم ها تا به امروز کارهای خیلی بزرگ و مهمی انجام داده اند. ولی حال چگونه می شود اگر خداوند تلنگری بر آنها بزند. آیا نباید این توضیحات داده شود که چیزهایی که ما بوجود آورده ایم هیچ ارزشی ندارند . یک همچنین نمونه ای را ما می توانیم در داستان برج بابل ببینیم. جایی که انسان ها در ان زمان یک سازه خیلی بزرگی را ساخته بودند. ولی جستجوی خداوند در این عمل انسان ها چیز دیگری را مشخص می کند و ان هم پیدا شدن یک کمبود و بیماری در آنها بود. انسان ها در ان زمان خیلی به خود می بالیدند و می خواستند که همانند خداوند شوند. هرگاه انسان ها به چیزی دست می یابند به نتیجه شبیه به داستان برج بابل می رسند . زیرا انسان ها با بدست آوردن موفقیت های زیاد ، در نزد خداوند فقیر تر می شوند. امروزه می توان کتاب های خیلی زیادی را بدون هیچ زحمتی به کشورهای مختلفی روانه کرد. همچنین امروزه ما می بینیم که ارتباطات المانی ها ضعیف تر شده است زیرا انسان ها همیشه با گوشی های همراه خودشان مشغول هستند. و کمتر با یکدیگر صحبت می کنند. این یک مشکل بزرگی است که با وجود اینکه امروزه برقراری ارتباط بین انسان ها اسان تر شده است ولی ادم ها تنها تر مانده اند. از این رو ما متوجه می شویم که انسان ها هرروزه با مشکلات بیشتری روبه رو می شوند که باعث تنهاتر شدن آنها می شود. هر چند که اینترنت و موبایل وجود دارد باز هم انسان ها تنها مانده اند. ولی این هم بی انصافی می شود که ما اگر داستان برج بابل را با هر گونه از پیشرفت هایی که انسان ها انجام داده اند مقایسه بکنیم و از ان سوء استفاده بکنیم و از این طریق در مقابل قدم های به جلو برداشته شده انسان ها بایستیم. در زمان های قدیم پیشرفت انسان ها فقط منجر به بلا نشده است. بلکه برکت هم داشته است. ما چگونه بایستی به پیشرفت کردن بنگریم؟ ویا برای چه چیزی باید پیشرفت کنیم؟ و به سوی کجا باید حرکت کنیم؟ ولی این داستان قدیمی انجیل این موضوع را اینگونه بیان می کند که خدا در پیدایش 8،21 گفته است: " و رایحه خوشایند به مشام خداوند رسید و خداوند در دل خود گفت: «دیگر هرگز زمین را به سبب انسان لعنت نخواهم کرد، هرچند که نیت دل انسان از جوانی بد است. و دیگر هرگز همه جانداران را هلاک نخواهم کرد، چنانکه کردم. ما در این داستان باید این را متوجه شویم که معاینه خداوند هم برای انسان ها ثروتمند و هم برای انسان های فقیر می باشد. و همچنین برای ان دسته از انسان هایی که خودشان را در خانواده ها به عنوان یک دیکتاتور جلوه می دهند. کلام خداوند بر روی همه آنها صدق می کند و عمل او از قدیم با همه انسان ها یک جور بوده است.

این خوب است که خداوند برای انسان ها یک مرزی را قرار می دهد و به آنها می گوید که از اینجا به بعد حق ندارید که جلوتر بروید. و این خوب است که خدا از اسمان ها به سوی ما می آید و ما را در برابر این خطاهای انسان ها محافظت می کند. خداوند می آید و برج بابل را خراب می کند او باید همیشه همچنین کارهایی را انجام دهد. او بایستی ان پلیدی که در وجود انسان ها قرار دارد را از بین ببرد. حتی او باید ان ابزارهای پلیدی که ما را در وضعیت خوبی نگه داشته اند را از بین ببرد تا ما واقعیت را بهتر ببینیم. خداوند باید همیشه به سوی ما بیاید تا ما این چیزها را تجربه کنیم و تا وضعیت ما بدتر نشود. شاید هم او بایستی برنامه های ما را از بین ببرد و برنامه و راه خودش را در ما قرار دهد. ولی خداوند همه چیز انسان ها را نابود نمی سازد. او بر روی زمین نیامده است تا همه چیز را نابود سازد. او به عنوان یک کودک در شهر بیت اللحم متولد می شود تا بتواند در قلب انسان ها خانه سازد.

در روز نزول روح القدس ما این موضوع را جشن می گیریم که خدا نه فقط به سوی ما آمده است بلکه او در میان ما زندگی می کند. و ماجرای این روز دقیقا متضاد روز خراب شدن برج بابل می باشد . در ان روز برج بابل خراب شد و ارتباطات مردم از هم قطع شد ولی در این روز نزول روح القدس زبان ها گشوده می شود تا همه بتوانند مژده خداوند را بگویند و بشوند. و در روز خراب شدن برج ، انسان ها دوست داشتند که همانند خداوند بشوند ولی در روز نزول روح القدس خود خداوند در نزد انسان ها قرار داشت و همه انسان ها را از تمام نقاط دنیا جمع کرد تا به یک زبان صحبت نمایند. خداوند در این روز فقط عیب های ما را مشخص نمی کند بلکه راه چاره ان را نیز به ما نشان می دهد. ما انسان ها نمی توانیم از طریق خودمان و یا افریده های خودمان به خدا برسیم. ولی خداوند مرز بین ما و خودش را با تولد عیسی از بین می برد. و بخاطر اینکه عیسی این دیوار را شکسته است این درمان انسان ها تحقق یافته است. بعد از روز نزول روح القدس انسان ها می توانند به سوی خداوند بیایند و با او دوباره صحبت نمایند. همانطوری که پیامبر حزقیال در 27:36 گفته بود: روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید، و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد. خداوند می خواهد که در درون ما

زندگی کند و ان را تغییر دهد. ما لازم نیست که خودمان را برای بدست آوردن بهشت به مخاطره بیاندازیم خداوند ان را به راحتی به ما می دهد.

و این همان روز نزول روح القدس یا پنطیکاست می باشد. که زبان اشتباه مشترک انسان ها اصلاح می شود. روز پنطیکاست انسان های مختلفی را به سوی هم می رساند. و این روز انسان های زیادی از ملیت های مختلف به اسم عیسی جمع می شوند. و در این روز خدا بهشت را بر روی زمین برقرار می کند.

آمین